

چشم انداز دولت محلی در عصر جهانی شدن

سید مجتبی موسوی نژاد^۱، کیانوش پای فرد^۲، حسن آرایش^۳

چکیده

در عصر کنونی، جهانی شدن شکل تازه‌ای به روابط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داده و نهادها و سازمان‌ها را دستخوش تحولات عمیقی کرده است. دولت‌ها در عصر جهانی شدن باید پاسخگوی نیازهای جدیدی باشد که قبلاً به این صورت مطرح نبوده است. مدیریت یک کشور باید از این پدیده‌ی نو ظهور فرصت‌های تازه‌ای خلق کند و قبل از آنکه آن را تهدید به شمار آورد به ثمربخشی‌های آن ببانددیشد و از آن بهره‌گیرد. در مقاله‌ی حاضر ضمن توصیف دیدگاه‌های مختلف در مورد جهانی شدن و چالش‌های پیش روی دولت‌ها، نکاتی برای رویارویی دولت‌ها با این پدیده بیان گردیده و چشم انداز دولت‌ها در عصر جهانی شدن ترسیم شده است.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، دولت محلی، حاکمیت ملی، چشم انداز آینده.

-
۱. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی
 ۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی
 ۳. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

مقدمه

یکی از رخداد‌های مهم در دهه‌ی پایانی قرن بیستم، ظهور پدیده‌ی جهانی شدن است. پدیده‌ی جهانی شدن مقوله‌ای است که در حال حاضر توجه بسیاری از اندیشمندان و علاقه‌مندان در حوزه‌های مختلف معرفت بشری را به خود جلب کرده است. خاستگاه بحث جهانی شدن، هر حوزه‌ای که باشد نکته‌ی مهم و اساسی این است که این روند در حال اتفاق افتادن است. این فرایند گریزناپذیر موجب دگرگونی‌های بسیار در مرزهای جغرافیایی و هویتی شده است که می‌توان به مواردی از جمله: تضعیف و تخریب عوامل و منابع سنتی هویت سازی، کم رنگ کردن قید و بندهای جغرافیایی و ایدئولوژیکی که بر روابط فرهنگی و سیاسی جوامع بشری سایه افکنده اشاره کرد. از جمله مباحث مطرح شده در عصر جهانی شدن مقوله نقش دولت - ملت‌ها و دولت محلی می‌باشد. در طول تاریخ، انگاره‌ها درباره‌ی نقش دولت، تغییر و تحول چشمگیری یافته است و تحولات اقتصادی بیست سال اخیر در سطح جهانی، این روند را سرعت بخشیده است. پایان جنگ سرد و فروپاشی اقتصادهای متمرکز و تحت کنترل، بروز بحران‌های مالی در دولت‌های رفاه و موقعیت چشم‌گیر برخی از کشورهای شرق آسیا در تسریع رشد اقتصادی و کاهش فقر، به علاوه‌ی بحران دولت‌های ناتوان در آفریقا، همه و همه، مفاهیم و تصورات موجود را درباره جایگاه دولت در جهان و نقش بالقوه‌ی آن در تأمین رفاه بشری به چالش طلبیده است.

جهانی شدن و محلی شدن (یا محلی گرایی):

جهانی شدن حاکی از ظهور یک اقتصاد جهانی، یک حکومت جهانی و شاید یک فرهنگ جهانی و خلاصه ظهور یک جامعه‌ی جهانی در گسترده‌ترین مفهوم این اصطلاح است. محلی گرایی نیز بر خیزش یا احیای هویت‌های فرهنگی - محلی، گاهی در درون و گاهی در ماورای مرزهای یک دولت دلالت دارد. در حالی که جهانی شدن بر افق‌های گسترده‌ی شبکه‌های اجتماعی - فرهنگی عالم‌گیر و احاطه و فراگیری جهانی آنها اشاره دارد، محلی گرایی بر ویژگی‌های خاص فرهنگی - اجتماعی در فضای محدود تأکید می‌کند. جهانی شدن و محلی گرایی وضعیت‌هایی ایستایی نیستند؛ هر دو فرآیندهایی گرچه ناتمام، اما در یک جهت‌گیری معین به شمار می‌آیند. از این رو سوال اصلی این مقاله این است که جهانی شدن چه تاثیری بر دولت‌های محلی و هویت‌های متعدد در عصر جهانی شده داشته و دارد و دولت‌های محلی چه چالش‌هایی را در مواجهه با جهانی شدن دارا می‌باشند.

جهانی شدن

در سال‌های اخیر واژه‌ی جهانی شدن، مفهوم رایجی است که علاوه بر عرصه‌ی اقتصادی در زمینه‌های دیگر هم چون سیاست، اخلاق، تعلیم و تربیت و دیگر موارد مشابه نیز به طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. با وجود این استفاده‌ی گسترده، اما مفهوم جهانی شدن، از روشنی و صراحت کافی برخوردار نیست (Green: ۱۹۹۷). به عقیده‌ی مک گرو جهانی شدن یعنی افزایش شمار پیوندهی و ارتباطات متقابلی که فراتر از دولت‌ها و در نتیجه فراتر از جوامع دامن می‌گستراند و نظام جدید جهانی را می‌سازد. جهانی شدن به فرآیندی اطلاق می‌شود که از طریق آن حوادث تصمیمات و فعالیت‌های یک بخش از جهان می‌تواند نتایج مهمی برای افراد و جوامع در بخش‌های بسیار دور کره زمین داشته باشد (مارک، ۱۳۷۹: ۱۳۷).

از بُعد فرهنگی، جهانی شدن بیشتر ناظر بر فشردگی زمان و مکان و پیدایش شرایط جدید برای جامعه‌ی جهانی و جهانی شدن فرهنگ است. این بُعد از جهانی شدن، بر اقتصاد و سیاست تفوق دارد و عمده توجه آن بر روی مشکلات تمرکز دارد، که فرهنگ جهانی با بهره‌گیری از رسانه‌های جمعی برای هویت‌های ملی و محلی به وجود می‌آورد. مبنای تحلیل طرفداران فرهنگ جهانی بر این اصل مبتنی است که رشد فزاینده‌ی فناوری و وسایل ارتباط جمعی، اینترنت و ماهواره، موجب فشردگی زمانی- مکانی و نزدیکی فرهنگ کشورها شده و از این طریق یک فرهنگ مسلط در سطح جهانی تشکیل داده است. از منظر سیاسی، جهانی شدن تأثیرات شگرفی در فرهنگ و مناسبات سیاسی در سطح جهانی از خود بر جای گذاشت. ترویج اندیشه‌ی جهان وطنی (Cosmopolitanism) در سطح روابط میان ملل و اقوام، ارتقاء دموکراسی و رشد فرهنگ سیاسی در سطح جهان، تبدیل شدن اقتدار سنتی جوامع به قدرت نظام‌مند و رقابتی، رشد و گسترش حقوق شهروندی (Citizenship)، تقویت و رشد آگاهی در قالب جامعه مدنی، تحول در بینش‌های سیاسی، تغییر شیوه‌ی نگرش به حیات سیاسی، شکل‌گیری ایستارهای (Attitude) تکثرگرا و ضد اقتدارگرا در روابط ملت‌ها و دولت‌ها، تبادل اطلاعات، عقاید، افکار و ارزش‌های سیاسی در سطح کلان و بین‌المللی و نهادمند شدن تکثر و آزادی انتخاب در قالب مدل‌های توسعه‌ی سیاسی و جامعه‌ی مدنی، بخش قابل توجهی از تأثیرات جهانی شدن در عرصه‌ی سیاسی در سطح جهانی می‌باشد (میرمحمدی، ۱۳۸۱: ۶۴-۶۶). اما گسترده‌ترین عرصه‌ی فعالیت اجتماعی عرصه‌ی اقتصاد است که امروزه سرتاسر کره زمین را در بر گرفته است و تقید و محدودیت محلی و ملی و منطقه‌ای چندانی ندارد پس می‌توان از پایان عصر اقتصادهای ملی سخن گفت. بنابراین جهانی شدن اقتصاد را می‌توان در به معنای گشوده شدن مرزهای توسعه‌ی تجارت و سرعت بخشیدن به تحولات تکنولوژیک در جهت بهره‌برداری هر چه بیشتر اقتصادی دانست (خضری، ۱۳۸۰: ۳۲۱). جهانی شدن اقتصاد،

امکان اجرای اقتصاد کینزی را منتفی ساخته است. دیگر فرایندهای مالی و اقتصادی در سطح ملی نمی‌توانند تابع ساز و کارهای داخلی و تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها باشند. در نتیجه کنترل دولت ملی بر اقتصاد ملی معنای خود را به نحو فزاینده‌ای از دست می‌دهد و عناصر اصلی سیاست‌های اقتصادی و مالی، جهانی می‌شود (نش، ۱۳۸۷: ۱۱). نکته‌ای که در تعریف جهانی‌شدن بایستی مدنظر قرار گیرد، پرهیز از یکسان‌انگاری معانی جهانی‌شدن با مفاهیم مترادف یا بهتر بگوییم مشابه است. مفاهیمی مثل جهان‌گرایی (Universalism)، بین‌المللی‌شدن (Internationalization)، جهان‌شمولی، جهانگردی، یکپارچگی جهانی و یکسان‌سازی جهانی از جمله مفاهیمی هستند که بعضاً مترادف با پدیده‌ی جهانی‌شدن به کار گرفته می‌شوند؛ در صورتی که هر یک از این‌ها دارای بار معنایی و مفهومی خاص هستند که کاربرد آن‌ها به جای جهانی‌شدن، موجب تقلیل‌گرایی (Reductionism) در معنا و فضای مفهومی این پدیده خواهد شد (میرمحمدی، ۱۳۸۱: ۶۱). برای جهانی‌شدن تعاریف متعددی ذکر کرده‌اند. واقعیت آن است که شاید نتوان برای این پدیده به دلیل ابعاد متنوع آن یک تعریف واحد ارائه داد. جهانی‌شدن در ابتدایی‌ترین معانی خود به مفهوم کوچک شدن جهان از یک سو افزایش سریع در آگاهی نسبت به کل جهان از سوی دیگر است (رابرتسون، ۱۳۸۲: ۳۵).

همچنین این مفهوم در ظاهر امر، به معنی ره سپردن تمامی جوامع به سوی جهانی وحدت یافته است که در آن همه چیز در سطح جهانی مطرح و نگریده می‌شود. در علم معانی بیان، جهانی‌شدن فرآیند کوتاه کردن فاصله‌ها، تغییر در تجارب زمانی و ارایه امور با ماهیت جهانی است (Pizivi, 2000). جهانی‌شدن را می‌توان تشدید روابط اجتماعی در سطح جهانی تعریف کرد. همان روابطی که موقعیت مکانی دور از هم را چنان به هم پیوند می‌دهند که هر رویداد محلی تحت تأثیر رویدادهای دیگر که کیلومترها با آن فاصله دارد، شکل گیرد و بر عکس (گیدنز، ۱۳۷۷: ۵۴).

جهانی‌شدن و دولت‌های محلی

نتیجه‌ی انقلاب آمریکا حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به وسیله‌ی خودشان بود و انقلاب کبیر فرانسه حاکمیت فرد - ملت را جانشین حاکمیت فرد پادشاه کرد و حقوق بشر را اعلام نمود. انقلاب فرانسه، دولت را فقط به عنوان دستگاه مأمور دفاع و حمایت و اجرای حقوق بشر تلقی کرد، و دولت مستقل و مجزا از سلطان شد. انقلاب‌های لیبرالیستی، دوران جدیدی از زندگانی سیاسی ملت‌ها را که به عصر نهضت قانون اساسی معروف است آغاز کرد که هدف آن محدود کردن حاکمیت دولت‌ها خصوصاً در امور اقتصادی بود که مانعی بر سر راه رشد سرمایه‌داری به شمار می‌رفت.

مفهوم حاکمیت، که حاکمیت دولت - فرد بود، رفته رفته و بویژه پس از پیروزی انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ به مالکیت دولت - مردم در پرتو اصل تفکیک قوا به قوه‌ی مجریه یعنی عامل اجرای حاکمیت کلی دولت تبدیل گشت (معصوم زاده، ۱۳۷۹: ۱۱۵). دولت یکی از موضوعات یا پدیده‌هایی است که زندگی انسان آکنده از آن است و ردپای آن در همه جای زندگی بشر موجود است. در طول تاریخ تعاریف متعدد و فراوانی از دولت ارائه گردیده است و هر تعریف، به مقتضای خود مورد جرح و نقد واقع شده است. در دیدگاه برخی، ارائه‌ی هر تعریفی از دولت مستلزم تعریف مفاهیم دیگری است که خود پس از مفهوم دولت شکل گرفته است و هیچ گاه تعریف فراگیر اجتماعی از آنها ارائه نشده است.

شاید بهترین تعریف از دولت را ماکس وبر، دانشمند جامعه‌شناس ارائه کرده باشد؛ ماکس وبر برای تعریف دولت، دو راه یافته است: تعریف بر حسب اهداف، و تعریف بر اساس ابزار و وسایل. وی معتقد است تعریف بر حسب هدف و وظایف دولت امکان ندارد؛ زیرا هیچ وظیفه‌ای نیست که بعضی دولت‌ها در طول تاریخ به عهده نگرفته باشند و در عین حال، هیچ هدف و وظیفه‌ای نیست که بتوان گفت همیشه خاص دولت بوده است. بنابراین برای تعریف کلی و رضایت بخش دولت، به جای هدف‌های آن باید به سراغ ابزارها رفت. او دولت را سازمانی می‌داند که «انحصار استفاده‌ی از زور مشروع را در یک سرزمین معین در اختیار دارد». از نظر عملیاتی نیز دولت مجموعه‌ای از قوای مقننه، قضائیه و مجریه حاکم بر یک کشور را گویند که بر اساس نوعی قانون اساسی سازمان یافته‌اند. در حال حاضر، دولت‌ها واحدهای سازمان یافته‌ای هستند که سازمان ملل متحد نیز آنها را به رسمیت می‌شناسد. اکنون در محافل علمی، تعریف جدیدتری از دولت صورت می‌گیرد. این موضوع ابتدا در قالب «دولت - ملت» (Nation-Stat) مطرح بوده است و بعدها در قالب عناوین مستقل دولت (Government) و حکومت (stat) شکل گرفت. با اینکه بین این دو اصطلاح حکومت (stat) و دولت (Government) در علوم سیاسی و ژئوپولیتیک تفاوت ظریفی وجود دارد، اما در نوشته‌های اقتصادی، عملاً به صورت مترادف به کار می‌رود. برخی نیز دولت را به گونه‌ای وصفی «ضروری‌ترین، قدیمی‌ترین، فراگیرترین، تکامل‌یافته‌ترین و در عین حال، ناکارآمدترین نهاد ساخته‌ی بشری» می‌دانند. دو نگرش افراطی از جایگاه دولت در عصر جهانی شدن وجود دارد: در یک نگرش، قدرت دولت در فرایند جهانی شدن رو به زوال و اضمحلال خواهد بود و به حداقل ممکن خواهد رسید که سیطره‌ی بازار و بخش خصوصی در این نگرش برجسته و مملوس است، و از سوی دیگر، نگرش نئولیبرالیسم معتقد است که در عصر جهانی شدن، وظایف و قدرت و اختیارات دولت بیش از هر زمان خواهد بود؛ زیرا فرایند جهانی شدن به

همراه خود اختلالات فراوانی را ایجاد می‌کند که لازم است دولت‌ها برای تصحیح آن اختلالات، با شدت بیشتری در اقتصاد حضور پیدا کنند. در این میان، نگرش‌های بینابینی هم وجود دارد. بر اساس پارادایم جهانی سازی، شدت جریان سرمایه در جهان و حاکمیت و فراگیری بازار رقابت به گونه‌ای است که بر محدوده‌ی دخالت دولت در اقتصاد، تأثیر عمده‌ای خواهد داشت. در قالب تفکر نئولیبرال، در عصر جهانی‌شدن، دولت‌ها تنها نقش یک دلال را بازی می‌کنند که نیازهای اقتصاد جهانی را به اقتصاد داخلی انتقال می‌دهند. بدیهی است که با فرض پذیرش قرائت کاملاً بازارگرایانه از جهانی‌شدن و با قبول منطق نئولیبرالیسم، دخالت دولت در اقتصاد سیر فقه‌قراپی خواهد داشت و به صفر خواهد گرایید (ندیری، ۱۳۸۳: ۱۲).

تاکنون تعاریف بسیاری از سیاست ارائه شده اما مقصود ما از این مفهوم، همان تعریفی است که در چارچوب معاهده‌ی وستفالی ارائه شد. بدین معنا که سیاست مجموعه تدابیری در اختیار قدرت دولت-ملت شناخته می‌شود. در این نظم وستفالیایی اگرچه دولت‌ها با یکدیگر به رقابت و گاه به منازعه می‌پردازند اما همواره استقلال، حاکمیت و صلاحیت آن‌ها برای کنترل نظم داخلی از سوی دیگر رقبا پاس داشته می‌شد با این حال، با وقوع پدیده‌ی جهانی‌شدن و به‌ویژه پدیدار شدن یک تحول تسریع‌کننده، یعنی برچیده شدن مناسبات جنگ سرد و اضمحلال شوروی کمونیست مبنای دولت وستفالیایی را نیز دستخوش دگرگونی گردید. دولت‌ها به خاطر نقش و رشد چشمگیر نهادهای اقتصادی فوق ملی و نیز ظهور برخی مسائل و مشکلات جهانی همچون ایدز، تهدیدات زیست محیطی، تروریسم و ... مجبور شدند تا در حاکمیت خود انواع بازیگران فراملی را نیز سهم نمایند. از سوی دیگر، علاوه بر محدود شدن قدرت آنان در عرصه نظام بین‌المللی، اقتدار آنان در سیاست داخلی نیز به واسطه بروز توقعات فزاینده شهروندان، رشد و افزایش آگاهی‌های قومی و هویتی و دیگر مسائل مبتلا به مشترک شکسته گردیده است (هینس و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۰). بعضی از نظریه‌پردازان مانند گیدنز گسترش الگوی دولت-ملت را نشانه و شاخصه‌ی جهانی‌شدن می‌دانند. عده‌ای دیگر معتقدند که در این دوره قدرت دولت-ملت‌ها رو به زوال خواهد گذاشت. گروهی نیز تأثیرگذاری قدرت کشورهای بزرگی مانند ایالات متحده آمریکا را نماد جهانی‌شدن سیاست و امنیت می‌دانند (سلیمی، ۱۳۸۶: ۲۰).

با فروپاشی نظام دو قطبی و رشد جهانی‌شدن، دولت‌ها آسیب‌پذیر، حاکمیت‌ها محدودتر، مرزها نفوذپذیرتر و اقتدار دولت‌ها با چالش‌های جدیدی روبه‌رو گردیده‌اند. در این وضعیت، دولت از شکل سرزمینی و محدود شدن به یک موقعیت ژئوپلتیک خاص و ثابت خارج شده و بسیاری از الگوهای رفتاری (به ویژه اقتصادی)، دیگر تابع وضعیت سرزمینی مشخص به لحاظ فیزیکی نمی‌باشد. در چنین شرایطی مردم به

عنوان یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده دولت، تابع یک هویت مشخص حکومتی نبوده و ضمن تکثر و تنوع هویت‌ها از یک هویت کلان برخوردار نمی‌باشند. کاهش وفاداری شهروندان به حکومت ملی و انتقال وفاداری‌ها به نهادهای فوق ملی و جهانی می‌تواند از دیگر جلوه‌های این تحولات و دگرگونی‌ها در چهارچوب دولت به شمار رود که طی آن باعث تغییر رابطه‌ی شهروندان و دولت گردیده و منجر به کم‌رنگ شدن ناسیونالیسم می‌شود. دلیل اصلی این تحولات به واسطه‌ی از دست دادن انحصار معنا توسط دولت‌ها است. قبل از تشدید روند جهانی شدن به واسطه‌ی حاکم بودن فضای ایدئولوژیک جنگ سرد، بسیاری از دولت‌های ضعیف و آسیب‌پذیر به هر حال می‌توانستند مکانی برای خود در جهان بیابند. ولی در وضعیت کنونی این قبیل دولت‌ها نه تنها نمی‌توانند جایگاه خویش را در جهان پیدا کنند، بلکه قادر نیستند از طریق دسترسی به جهان، یکپارچگی سیاسی داخلی خود را حفظ نمایند (قوم، ۱۳۸۴: ۶۷).

به این ترتیب نمی‌توان بحران دولت را از بحران معنا جدا کرد؛ مرکزیت‌زدایی از دولت سبب می‌گردد تا ده‌ها نهاد دیگر به نحوی در قدرت دولت سهیم شوند. هر چند عده‌ای بر این نظرند که واگذاری پاره‌ای از وظایف دولت‌ها به نهادهای بین‌المللی به معنای کاهش اقتدار دولت تلقی نمی‌شود، زیرا حل بسیاری از معضلاتی که اینک جوامع بشری با آن‌ها دست به گریبان می‌باشند از جمله مبارزه با بیماری ایدز، آلودگی محیط زیست، مواد مخدر و فقر به تنهایی از عهده‌ی دولت‌ها برنیامده و بسیاری از سازمان‌های غیرحکومتی می‌باید در برخورد با آن‌ها مشارکت داشته باشند (سجادپور، ۱۳۸۴: ۶۸). بر این اساس برخی این گونه استدلال می‌کنند که اینک در عصر جهانی شدن، دولت‌ها برای حل مسایل زندگی بسیار کوچک و در عین حال برای حل مسایل کوچک، بسیار بزرگ‌اند (قوم، ۱۳۸۴: ۶۸). در واقع آنچه توجه به آن ضرورت دارد این است که فشردگی زمان و مکان به افزایش ارتباط میان انسان‌ها انجامیده است، بستر مناسبی را برای تحول بنیادین زندگی اجتماعی بشر امروز به وجود آورده است و این تحول چیزی نیست جز رهایی نسبی امور اجتماعی و سیاسی افراد بشر از قیومت و اقتدار دولت‌هایشان. به این ترتیب، هر روز بیش از پیش جریان‌ها و ارتباطات فراملی بیشتر توسعه می‌یابد و بالعکس نفوذ و تأثیر دولت‌ها بر رفتار و شیوه زندگی افراد کم‌تر می‌شود.

چشم‌انداز دولت‌های محلی در عصر جهانی شدن

جهانی شدن و محلی شدن (یا محلی‌گرایی) دو فرایند اجتماعی جهانی در حال وقوع هستند. این دو فرایند به ظاهر متناقض به نظر می‌رسند؛ اما در مقاله‌ی حاضر تلاش می‌شود تا پیوستگی بین آن‌ها مورد توجه قرار گیرد. جهانی شدن حاکی از ظهور

جامعه‌ای جهانی در گسترده‌ترین مفهوم آن است. محلی‌گرایی نیز بر خیزش یا احیای هویت‌های فرهنگی - محلی، گاهی در درون و گاهی در ماورای مرزهای یک دولت دلالت دارد. جهانی‌شدن بر افق‌های گسترده شبکه‌های اجتماعی - فرهنگی عالم‌گیر، و محلی‌گرایی بر ویژگی‌های خاص فرهنگی - اجتماعی در فضای محدود تاکید می‌کند. هر دو فرایندهایی ناتمام، اما در جهت‌گیری معین به شمار می‌آیند.

روزنا برای تبیین ارتباط لاینفک بین دو فرآیند جهانی‌شدن و محلی‌گرایی واژه‌ی واهم‌گرایی را مطرح کرده است، که واژه‌ای ترکیبی از چندپارگی و یک‌پارچگی می‌باشد. رابرتسون نیز اصطلاح جهانی - محلی‌گرایی را به کار می‌برد که شکل فشرده‌ای از جهانی‌شدن و محلی‌گرایی است (کلوس، ۱۳۸۴: ۱۰۴). به هر حال مهم‌ترین وجه سیاسی جهانی‌شدن تأثیری که است بر دولت - ملت به عنوان پدیده‌ای فراگیر با سابقه‌ای چند قرن، برجا می‌گذارد. برخی جهانی‌شدن به لحاظ سیاسی را رهایی امر اجتماعی از سیطره دولت دانسته‌اند (آلبرو، ۱۳۸۰: ۱۶۵). گروهی دیگر از نظریه‌پردازان، جهانی‌شدن را همراه با از بین رفتن دولت - ملت نمی‌دانند. از جمله گیدنز که معتقد است مدرنیته ذاتاً جهانی است. دولت - ملت محصول مدرنیته و شیوه‌ی جدید اداره‌ی جوامع است. جهان شمولی دولت - ملت متناقض و متضاد با جهانی‌شدن نیست. جایگاه و کارکرد دولت - ملت تغییر کرده است. دولت - ملت به عنوان شیوه‌ی مدرن حکومت فراگیر شده است، حتی سنتی‌ترین دولت‌ها خود را نماینده‌ی یک - nation state می‌داند (گیدنز، ۱۳۷۷: ۷۶).

به طور کلی می‌توان گفت که چندین عامل نقش سنتی دولت‌ها را تهدید می‌کنند از جمله: تعداد روبه رشد شرکت‌های اقتصادی که شکل شرکت‌های فراملی را پیدا می‌کنند، سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی، جنبش‌های اجتماعی نوین و نظایر آن. در نتیجه‌ی فرایندهای جهانی‌شدن، توانایی دولت‌های ملی در اتخاذ اقدامات مستقل برای اجرای سیاست‌های خود محدود شده، کنترل آن‌ها بر کالاها، تکنولوژی و اطلاعات کاهش یافته و حتی اختیار آن‌ها در تبیین قواعد و قانون‌گذاری در محدوده‌ی سرزمین ملی نیز تنزل پیدا کرده است. مفهوم جهانی‌شدن به مجموعه فرایندهای پیچیده‌ای اطلاق می‌شود که به موجب آن دولت‌های ملی به نحو فزاینده‌ای به یکدیگر مرتبط و وابسته می‌شوند و همین وابستگی و ارتباط است که برای مفهوم حاکمیت ملی و دولت ملی مشکلاتی ایجاد می‌کند (گینز، ۱۳۸۱: ۵۰). گسترش ارتباطات به واسطه پیشرفت‌های فنی، افزایش اهمیت نهادهای سیاسی، اقتصادی و تجاری بین‌المللی، پیدایش سازمان‌های صنعتی و مالی چند ملیتی و افزایش قدرت بازارهای ارزی، به عنوان اجزای اصلی فرآیند جهانی‌شدن دایره‌ی اختیار و حاکمیت ملی را در حوزه‌ی اقتصاد و در عرصه‌ی فرهنگ و زندگی اجتماعی محدود می‌سازد. روی هم

رفته توده قابل ملاحظه‌ای از اقتدار در سطح جهانی و بین‌المللی در حال تکوین و تشکیل است که خواه یا ناخواه به اقتدار سنتی دولت‌های محلی آسیب می‌رساند (نش، ۱۳۸۷: ۱۳-۱۰). ال. سی. گرین (L. C. Green) در باب تأثیر جهانی‌شدن بر امنیت کشورها، معتقد است که جهانی‌شدن از طریق درهم شکستن چهارچوب‌های امنیتی سنتی و جایگزین کردن طرح‌های تازه از امنیت، موجب بی اعتبار سازی «دولت - ملت» و تأسیس جامعه‌ای به هم پیوسته به بزرگی جهان می‌گردد، که از آن به جامعه جهانی (Global Society) و از اعضای آن به شهروندان جهانی (Global Citizens) یاد می‌شود. این طرح جدید، علاوه بر مشکلات ماهیتی و حقوقی پیامدهای امنیتی زیادی از طریق تهدید و به مبارزه طلبیدن چهارچوب‌های ملی که نیازمند ثبات و استقرار هستند، به دنبال خواهد داشت و همین بی‌ثباتی، بیانگر موج زاینده‌ای از ناامنی برای این قبیل جوامع خواهد شد (هورل و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۵).

به طور کلی با گسترش فرایندهای جهانی‌شدن دولت‌های ملی ابعاد مهمی از توانایی، خودمختاری و حاکمیت خود را از دست خواهند داد و به نحو فزاینده‌ای با بازارهای جهانی، سازمان‌های تجاری منطقه‌ای، نهادهای سیاسی بین‌المللی و جنبش‌های فکری روبه‌رو خواهد شد. دولت‌های ملی دیگر نخواهند توانست به راحتی بر خلاف مسیر تحولات سیاسی و فرهنگی جهان خودسرانه تصمیم‌گیری کنند. استیلای کامل دولت‌های محلی بر شیوه‌ی زیست فرهنگی مردم خود با توجه به گسترش ارتباطات و اطلاعات در سطح جهان دیگر ممکن نیست و در نتیجه هژمونی ایدئولوژیک و فرهنگی الیگارش‌های محلی تضعیف می‌شود (نش، ۱۳۸۷: ۱۴-۱۳) در واقع محور اصلی بحث جهانی‌شدن سیاست، سخن بر سر این نکته است که برای نظم دولت-ملت چه سرنوشتی رقم خواهد خورد؟

به موازات رشد و افزایش روزافزون توانایی‌های بازیگران غیردولتی در دستیابی به اطلاعات غیر کنترل شده از طریق اتصال به شبکه‌های الکترونیکی و جوامع مجازی، در واقع عنصر مهم قدرت و حاکمیت سیاسی، فرهنگی «دولت-ملت‌ها» یعنی کنترل و مراقبت بر فضا و قلمرو کشور، فرو می‌پاشند. بنابراین دولت ملی مدرن قادر به حفظ و اعمال اقتدار حاکمیت خویش نیست. آنچه که از هم اکنون مشهود است این است که دولت ملی تنها قدرت تأثیرگذار و تعیین‌کننده فضا و زمان و جریان امور نخواهد بود و در بهترین حالت ممکن است به عنوان یک مرکز قدرت در کنار مراکز دیگر در داخل جامعه به حیات خود ادامه دهد (ناجی راد، ۱۳۸۷: ۱۹۵-۱۹۰). بر این اساس می‌توان استدلال نمود که در حقیقت دولت - ملت به وسیله‌ی فرایندهای جهانی‌شدن زوال نیافته بلکه نقش آن در شرایط جدید تغییر نموده و به این ترتیب قدرتش به جای تضعیف عملاً تحکیم شده است (نش، ۱۳۸۷: ۸۰).

حقوق بشر

حقوق بشر را باید مهم ترین مسئله‌ی مشترک میان افراد جامعه‌ی انسانی دانست که همه بر جایگاه و اهمیت آن صحنه می‌گذارند. توجه جدی به حقوق بشر و طرح آن به عنوان یکی از مهم ترین مسائل دنیای امروز را می‌توان از تبعات جهانی شدن دانست. اینک تک تک افراد انسانی از حقوقی برخوردارند که شایسته‌ی نوع بشر است و باید در برابر تعرض حاکمیت دولت و دیگر قدرت‌ها از آن محافظت شود، دیرینه‌تر از موج نوین جهانی شدن است، ولی توجه دوباره به این مفهوم به عنوان یک اصل کلی و فراملی، سعی در اتخاذ سازوکارهایی فراتر از دولت‌ها برای محافظت از آن را باید تابعی از جهانی شدن شمرد.

مواردی چون حرمت قتل، منع شکنجه حل مسالمت آمیز اختلاف‌ها، برخورداری از نظام عادلانه، برخورداری از حداقل خدمات بهداشتی، آموزش و پرورش و رفاه مادی، آزادی بیان و عمل را باید ارزش‌های عام حقوق بشر دانست که مورد تأیید همه فرهنگ‌ها است. مجموعه تحولاتی که از آن به جهانی شدن تعبیر می‌کنیم، به شکلی متمایز جایگاه این مقوله را ارتقا داده و ضمن باز تعریف اجزای آن، سعی در عملیاتی کردن حقوق بشر در کشورهای مختلف در قالب اعلامیه‌های جهانی و سازمان‌ها و نهادهای حامی حقوق بشر کرده است. در مورد مقوله‌ی حقوق بشر، همچون بسیاری دیگر از مؤلفه‌های جهانی شدن انتقادات زیادی درباره‌ی این که نگرش و تعریف حاکم درباره حقوق بشر برگرفته از فرهنگ غربی و منطبق با معیارهای غربی است، نه معیارها و ملاک‌های مشترک همه افراد بشر مطرح است، که این موضوع خود یکی از چالش‌های جدی در مسیر جهانی شدن محسوب می‌شود (صفایی، ۱۳۷۹: ۵۲۸-۵۲۷). در عصر جهانی شدن به واسطه‌ی تغییر شرایط دوران جنگ سرد، نیروی نظامی دارای کاربرد بسیار محدودی برای رسیدن به هدف‌های ملی تلقی می‌شود. تحت این شرایط نمی‌توان به سادگی منابع و امکانات جامعه را در جهت جنگ تجهیز کرد. از طرفی تفسیر موسع از جنگ و صلح (دست‌کم در چارچوب منشور ملل متحد) سبب گردیده تا بسیاری از مسایل از جمله نقض حقوق بشر، عامل برهم زنده‌ی صلح تلقی شود و در نتیجه دخالت سازمان‌های بین‌المللی را در امور داخلی کشورها مجاز بداند (قوام، ۱۳۸۴: ۷۰).

حقوق بشر، اصول آن و نهادهای حامی آن به یک اصل پذیرفته شده و گریزناپذیر در عرصه‌ی جهانی بدل شده‌اند. امروزه رعایت حقوق بشر و لزوم رفتار بر مبنای حقوق بشر، مرز حاکمیت دولتی نمی‌شناسد و هیچ دولتی نمی‌تواند آشکارا به مخالفت با آن بپردازد. این رژیم جهانی در قالب کنوانسیون‌ها، قوانین، سازمان‌ها و اتحادیه‌های مختلفی متجلی شده و حتی به یک اصل پایه برای حقوق بین‌الملل و نیز یک اصل

ضروری برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تبدیل شده است. اعلامیه‌های جهانی، سازمان‌ها و نهادهای حامی حقوق بشر سعی در عملیاتی کردن حقوق بشر داشته‌اند و در بعضی از موارد قوانینی فراتر از اختیارات دولت‌ها تصویب شده است (سلیمی، ۱۳۸۶: ۳۹). مثلاً دادگاه نورنبرگ، اصلی را تصویب نمود که بر اساس آن در مواقعی که مقررات بین‌المللی حافظ ارزش‌های انسانی در تعارض با قوانین دولتی قرار گیرند، از آن جا که افراد در موضع اعمال «گزینش اخلاقی» هستند، انسان‌ها قانوناً و اخلاقاً موظف به تخطی از قوانین دولتی می‌باشند (نش، ۱۳۸۷: ۷۸). مواردی مثل حق آموزش، رفاه مادی، حق دریافت خدمات بهداشتی، منع شکنجه، آزادی بیان و برخورداری از نظام قضایی عادلانه مورد پذیرش همه انسان‌ها و فرهنگ‌ها می‌باشد. جهانی شدن جایگاه حقوق بشر را امروزه ارتقاء داده است. در دو مورد مقوله‌ی حقوق بشر و عملکرد سازمان‌های مسئول انتقادات بسیاری وارد شده است. از جمله اینکه تعریف حاکم در مورد حقوق بشر از فرهنگ غرب ریشه گرفته و دیگری اینکه غرب از مسئله حقوق بشر به شکل ابزاری استفاده می‌کند.

افزایش تعداد بازیگران در صحنه‌ی بین‌المللی

ظرف ۳۰ سال آخر سده‌ی بیستم تعداد بازیگران بین‌المللی افزایش چشمگیری داشته است. تعداد دولت‌های مستقل از ۱۷۶ در سال ۱۹۸۰ به ۲۱۲ در سال ۲۰۰۰ رسید. این امر عمدتاً از استقلال ممالک تحت استعمار، تجزیه‌ی دولت‌ها بر اثر قومیت‌گرایی و تجزیه بر اثر توافق حاصل شد. سازمان‌های غیردولتی از تنوع و تعدد بی‌سابقه‌ای برخوردار شدند و میزان تأثیرگذاری آن‌ها بر تصمیم‌های دولت افزایش یافت اما مهم‌ترین بازیگران بین‌المللی شرکت‌های فراملی یا چند ملیتی بودند که با توجه به تمرکز ثروت انبوه توانستند سیاست‌ها و رفتار دولت‌های متبوع خود و سایر حکومت‌ها را تحت الشعاع اهداف و منافع خود قرار دهد (هاشم دباغیان، ۱۳۷۹: ۱۶۴). افزایش تعداد بازیگران جدید سیاسی و تغییر موقعیت برخی از بازیگران سنتی از وجود مهم جهانی شدن است. این بازیگران جدید هم شامل سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی (NGOS)، همچنین شامل سازمان‌های فراملی بین‌المللی، افراد و شخصیت‌های بین‌المللی، شرکت‌های چند ملیتی است. امروزه دیگر دولت-ملت‌ها تنها بازیگران نیستند، اگر چه هنوز بسیاری از نظریه‌پردازان معتقدند که دولت-ملت‌ها مهم‌ترین بازیگران هستند. در دهه‌های پایانی قرن بیستم و سال‌های ابتدایی قرن بیست و یکم ظهور سازمان‌های بین‌المللی رشد بی‌سابقه‌ای داشته است. این بازیگران فعال در کنار دولت‌ها در محیط بین‌الملل به ایفای نقش می‌پردازند. در کل ظهور مجموعه‌ای از نیروهای جدید جهانی و منطقه‌ای مؤثر که به موازات دولت‌ها در عرصه‌ی بین‌الملل

تأثیرگذار هستند، از وجوه مهم جهانی شدن سیاست به شمار می‌رود. خلاصه اینکه به دلیل تمرکز ثروت و قدرت انبوه نزد این سازمان‌ها، آن‌ها توانایی زیادی برای تأثیرگذاری بر سیاست‌ها و رفتارهای دولت متبوع خود و دیگر حکومت‌ها دارند (شهرام نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۳-۱۰۱).

بروز مخاطرات جهانی یا مسائل بین‌المللی

در میان انسان‌ها مسائل مشترک مختلفی وجود دارد که فراتر از ملیت، نژاد و قومیت آن‌ها، به همه‌ی ایشان مربوط و در سرنوشت جمعی بشر مؤثر است. یکی از وجوه جهانی شدن سیاست، توجه خاص به این مسائل است اگرچه بسیار از این موارد سابقه‌ای بس طولانی در تاریخ بشر دارد ولی توجه دوباره و کشف اهمیت برخی از این مسائل همچون مسائل زیست محیطی را باید از جهانی شدن سیاست دانست. به بیان دیگر، امروزه بشر متوجه نکات اشتراک زیادی شده است فارغ از قومیت، نژاد و ملیت، به یافتن راه‌حل‌های مشترک برای آن‌انندیشید. موارد مختلف زیست محیطی همچون بین‌المللی شدن بازار خطر نابودی ناشی از جنگ هسته‌ای، گرسنگی، مهاجرت بین‌المللی، حقوق زنان و اقلیت‌ها، تروریسم، آلودگی زیست بوم، تخریب لایه‌ی اوزون، اضمحلال منابع انرژی تجدید ناپذیر، گرم شدن کره زمین و مانند آن، نمونه‌هایی از این مسائل است که معمولاً دولت یا دولت‌های خاص نمی‌توانند به تنهایی از پس حل آن برآیند و نیازمند عزم همه‌ی جوامع است.

از این‌رو این مسائل باعث شکل‌گیری سازمان‌ها و نهادهای گوناگون فراملی است که روز به روز بر شمار آن‌ها افزوده می‌شود. سازمان‌های فراملی یا بین‌المللی را می‌توان اساساً به دو دسته حکومتی و غیر حکومتی تقسیم کرد که تعداد سازمان‌های غیر حکومتی به میزان بسیار زیادی از سازمان‌هایی بین‌المللی حکومتی افزایش یافته است. صلیب سرخ، انجمن پزشکان بدون مرز، صندوق نجات کودکان، کمیته‌ی آکسفورد برای رفع گرسنگی (آکسفام)، صلح سبز، عفو بین‌الملل، نمونه‌هایی از سازمان‌های بین‌المللی هستند (نش، ۱۳۸۷: ۲۹۶).

از مهم‌ترین مخاطرات جهانی پدیده‌ی تروریسم است؛ تروریسم مانند تمام واژه‌های علوم انسانی دارای تعاریف متعدد می‌باشد. در این بخش منظور ما تعریفی عام می‌باشد که ارتکاب هدفمند خشونت یا تهدید به آن، به منظور ایجاد وحشت و رفتار مقهورانه در قربانی یا ناظران آن عمل یا ترور است. امروزه نگرانی روزافزون از افزایش تهدید ناشی از تروریسم در جهانی که شبکه‌های رایانه‌ای و فن‌آوری اطلاعات هر چه وابسته‌تر می‌شود، وجود دارد و درست همان شبکه‌ها و فن‌آوری اطلاعات که باعث افزایش تصاعدی بازدهی در اقتصاد جهانی شده است، ممکن است حتی بیش از

آن دارای توان آسیب رساندن باشد. اینترنت برای تروریست‌ها جذابیت مضاعف دارد، زیرا این فن‌آوری با فراهم آوردن بیش‌ترین مخاطب برای مشاهده فعالیت‌های خشونت‌آمیز موجب تکرار مضامین اصلی مبارزات آنان می‌شود و هم با یادآوری مکرر توانایی‌های بالقوه‌ی آنان برای اقدامات خشونت‌آمیز در آینده، موجب تشدید و افزایش ترس و وحشت در مخاطبان مورد نظر تروریست‌ها می‌گردد. شبکه‌های رایانه‌ای، گذشته از یاری رساندن به تبلیغات تروریستی، امکانات عضوگیری و تأمین منابع مالی را برای تروریست‌ها افزایش می‌دهد (طیب، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۱).

شکل‌گیری هویت جهانی

یکی از وجوه مناقشه برانگیز جهانی‌شدن، فرهنگ بحث از شکل‌گیری هویت واحد جهانی یا به تعبیر باری آکسفورد شکل‌گیری فضای جهانی واحد است که دارای ویژگی‌های یک نظام است (آکسفورد، ۱۳۷۸: ۶)، که در درون آن فرآیندهای جهانی، باز تولید شده و هویت محلی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در گذشته برای هویت‌یابی، مکان از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود؛ به عبارت دیگر هویت هر فرد در چارچوب فضا و زمان شکل می‌گرفت اما امروزه هویت‌یابی از سلطه و دایره‌ی تنگ مکان تا حدودی آزاد شده است. فرآیند جهانی‌شدن با گسترش فضای اجتماعی، امکان هویت‌یابی در چارچوب واحدهای محدود و معین اجتماعی را بسیار کاهش می‌دهد. هر انسان در آن واحد می‌تواند خود را به واحدهای کوچک و بزرگ اجتماعی پرشماری متعلق بداند (گل محمدی، ۱۳۸۹: ۲۴۴). امروزه، بسیار بیش از گذشته، نوعی فرهنگ و هنجارهای جهانی ایجاد شده است، به گونه‌ای که بیش‌تر مناطق شهرنشین و حتی روستاها از بسیاری جهات همانند یکدیگر شده‌اند. جهان به طور روزافزون در حال همگن شدن است و به تدریج تفاوت‌های موجود بین مردم کاهش می‌یابد. به نظر می‌رسد فاصله‌ی زمانی و مکانی در حال از بین رفتن است. دیدگاه‌های قدیمی ما درباره‌ی فاصله جغرافیایی و زمانی به وسیله‌ی سرعت ارتباطات نوین و رسانه‌ها در حال رنگ باختن است و فرهنگ جهان وطنی در حال شکل‌گیری است و مردم در ابتدای مرحله‌ای هستند که در آن «جهانی فکر می‌کنند و محلی اقدام می‌کنند» (ناجی راد، ۱۳۸۷: ۱۶۶-۱۶۵).

بنابراین می‌توان دو جریان را تفکیک کرد: جریان نخست جریانی است که هویت جدید جهانی را تولید می‌کند و در این روند بسیاری از ویژگی‌های هویت‌های خردتر را از بین می‌برد و جریان دوم ایستادگی هویت‌های محلی و ملی در مقابل این جریان همگون ساز است. عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند که مجموع این دو جریان سبب

حرکت به سوی هویتی واحد است، اما این هویت واحد سرشار از تکرار ناشی از حضور هویت‌های مختلف محلی و ملی است (شهرام نیا، ۱۳۸۵: ۱۱۱-۱۰۹).

گروه‌های قومی و محلی

در دنیای قبل از دولت-ملت‌ها، تلاش ملی‌گرایان تحدید و کنترل قوم‌گرایی بوده، اما امروزه که بحث هویت واحد جهانی و فرهنگ جهانی مطرح است، از سوی دیگر در دهه‌های اخیر شاهد احیا و مرمت هویت‌های ملی و حتی فرهنگ‌های قومی نیز هستیم، گویی به موازات شکل‌گیری هویت‌های ملی، هویت‌های محلی سابق نیز در حال بازسازی و احیای دوباره خود هستند و جمع این دو گزینه را باید در گرایش به کثرت در جهان دانست.

گروه‌های قومی در برابر امواج جهانی شدن، یکی از این دو واکنش را بروز داده‌اند: یا به استحاله و حل شدن در فرهنگ جهانی تن داده‌اند یا به حفظ سنت خود پا فشرده‌اند (واترز، ۱۳۷۹: ۲۰۰). به این ترتیب تأثیر جهانی شدن برای آن‌ها لزوماً حذف نبود بلکه گاه به تحکیم و ابقای آن‌ها انجامیده. بنابراین نباید جهانی شدن را مساوی حذف قومیت‌ها و ملی‌گرایی‌ها دانست، بلکه گاهی جهانی شدن سبب تجدید قوا و احیای دوباره قومیت‌ها شده است. اکنون جهان فشرده و کوچک شده که دولت‌ها نمی‌توانند با حراست از مرزها و فضاها فرهنگ ملی، هویت‌سازی کنند بلکه انواعی از امکان‌ها و موقعیت‌های جدید هویت‌های به وجود آمده که سبب تکرار بیشتر هویت‌ها شده است.

چالش‌های پیش روی دولت‌ها در عصر جهانی شدن

مفهوم جهانی شدن برای کاربرد عملی هم مبهم و هم کلی است. افزون بر این آنچه در حال ظهور است نه همچون یک نظم جهانی، بلکه پدیده‌ی فراملی نامتجانس، سازمان‌ها، نهادها و شبکه‌های متنوع و از این قبیل می‌باشد. این واژه‌ها نیز مبهم هستند و در بیشتر موارد ایده‌ی اشتباهی را در مورد رخداد‌های در حال وقوع به دست می‌دهند. پدیده‌ی فراملی همیشه به طور مشخصی در معنی دقیق نظام یافته نمی‌باشد. واژه‌ی نهاد، رسمیتی را متصور است که همیشه وجود ندارد. نهایتاً واژه‌ی شبکه برای پوشش مفهومی وابستگی‌های متقابل جهانی هم ضعیف و هم مورد اجماع نظر نیست که بتواند به طور دقیقی تمام رفتارهای روزانه همه مردم جهان را نشان دهد.

معمولاً برای پدیده‌ی فراملی از واژه‌ی رژیم استفاده می‌کنیم؛ یک تعریف فراگیر از این واژه در علوم سیاسی از طرف کراسنر ارائه شده است، طبق نظر وی یک رژیم «دربگیرنده‌ی عناصر پیچیده و آشکار، هنجارها، مقررات و فراگردهای تصمیم‌گیری بر محور انتظارات مشترک بازیگران در یک حوزه‌ی مشخصی از روابط بین‌الملل

است. از نظر اندیشمندان سیاسی، این مفهوم با روابط بین‌الملل، و برای ایجاد ارتباط بین دولت‌ها و یا حکومت‌ها پیوند نزدیکی دارد. در بیشتر تعاریف، این مفهوم به طور صریحی دولت محور است. محدود کردن روابط بین‌الملل به روابط دولت‌ها، تحت واقعیت‌های جهانی در حال حضور، عملی نمی‌باشد؛ بیشتر رژیم‌های فراملی در حال خروج از نفوذ و دخالت دولت‌ها هستند و حتی احتمالاً این رژیم‌ها خودشان را علیه دولت سازماندهی می‌نمایند (کلوس، ۱۳۸۴: ۱۰۸-۱۰۷).

حقیقت آن است که تئوری نئولیبرال تنها یک قرائت از دخالت دولت در فرایند جهانی‌شدن است که یکی از زیرساخت‌های این تفکر، بزرگ‌نمایی خطرات دولت و وحشت‌زا جلوه دادن آن می‌باشد. این تئوری، دولت را موجب مخدوش شدن آزادی‌های فردی می‌داند و در واقع، می‌خواهد آنچه را در تئوری قبول دارد، در عمل نیز واقع شده ببیند. متفکرانی چون رابرت فوزیک در آنا‌رشی دولت و یوتوپیا، هایدک در قانون و آزادی فریدمن در آزادی، انتخاب، هلر در دموکراسی و نظم جهانی شوماخر در کوچک زیباست، فوکویاما در پایان تاریخ و آخرین انسان، هانتینگتون در موج سوم دموکراسی، تافلر در موج سوم و بسیاری دیگر، در افق آینده جهان ابرهای تیره و تاری دیده‌اند که لازمه‌ی جلوگیری از آن، حرکت به سمت محدود کردن حوزه‌ی اختیارات دولت ملی است (ندیری، ۱۳۸۳: ۱۲).

برخی از سه سطح و سه نوع دولت در عرصه‌ی جهانی نام می‌برند: (۱) دولت در سطح جهانی؛ (۲) دولت‌های ملی؛ (۳) دولت‌های زیر-ملی (Sub-government) یا دولت‌های محلی (local-government). منظور آن‌ها از دولت در سطح جهانی، دولت‌هایی هستند که دولت‌های ملی آن‌ها را برای اداره‌ی امور بین‌المللی و جهانی، به ویژه اموری که مربوط به تجارت و امور مالی است، ایجاد کرده‌اند و از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی را چنین دولت‌هایی می‌دانند. دولت در سطح جهانی انتصابی است؛ اما دولت‌های ملی انتخابی‌اند. دولت‌های محلی نیز قدرت خود را از دولت‌های ملی اخذ می‌کنند. این اندیشمندان نقش بسیار مهمی را چه برای دولت‌های ملی و چه دولت‌های محلی در ورود به عرصه جهانی قائل‌اند. یکی از این نقش‌ها آزادسازی تجارت است (هرچند برخی می‌خواهند اهمیت دولت را در این مرحله فقط به تسهیل‌کنندگی و آغازکنندگی کاهش دهند). برای ایجاد بازارهای جهانی باید از جهان صحنه‌ای برای بازی ساخت و اموری مانند حمایت‌گرایی به شیوه‌های معمول، همچون تعرفه، سهمیه‌های وارداتی و توافقات تجارت آزاد بین کشوری و سایر توافقات از ایجاد چنین بازارهایی جلوگیری می‌کند. آزادسازی گامی به سوی جهانی‌شدن اقتصاد یا یک مرحله از جهانی‌شدن است و عوامل مهم اقتصاد جهانی در بازارهای آزاد شده فراوان است. در نتیجه، نقش و تصمیم دولت در این

مرحله بسیار حائز اهمیت است (ندیری، ۱۳۸۳: ۱۲).

در عصر جهانی شدن، رشد نیروهای فراملی موازنه بین دولت-ملت‌ها و بین بازارهای جهانی و دولت را تغییر داده است و این موازنه دیگر مانند سابق نیست. در مرتبه‌ی بعد تغییر موازنه بین فرد و دولت _ ملت نیز دگرگون شده است؛ این تغییرات در دو سطح مادون ملی و ماورای ملی مشاهده می‌شود. در دهه اخیر نه تنها گرایش‌های فوق ملی تقویت شده است بلکه همزمان با آن گرایش‌های مادون ملی مانند قوم‌گرایی و بوم‌گرایی نیز رشد کرده است. بدین ترتیب جهانی شدن با ضربه زدن به حاکمیت دولت‌ها در دو جهت متعارض یکپارچه‌سازی و پاره پاره کردن عمل کرده است. جهانی شدن از راه‌های مختلف در راستای تضعیف موقف دولت‌ها عمل کرده است. حاکمیت دولت‌ها را پیش از پیش به چالش کشیده است (گل محمدی، ۱۳۸۹: ۲۷-۲۸). جهانی شدن در عرصه‌های مختلف، استقلال و حاکمیت مطلق دولت‌های ملی را به نوعی خدشه‌دار ساخته است و دولت‌های محلی، دیگر از آن اختیارات سابق خود بهره‌مند نیستند، و در مواردی مجبورند تا با روندهای جهانی همراه و همساز شوند. در واقع حاکمیت مطلق سنتی دچار محدودیت شده است و سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای و جهانی، نهادهای سیاسی بین‌المللی و حتی جنبش‌های فکری و فرهنگی و اجتماعی نوین، ابعاد مختلفی از استقلال و حاکمیت دولت‌ها را به خود اختصاص داده‌اند؛ البته در این میان توان و قدرت ذاتی هر کشوری نیز دخیل می‌باشد و کشورهای مختلف بسته به میزان توان خود، می‌توانند مقاومت بیشتری در برابر این روند از خود نشان دهند (نعمتی و روجنی، ۱۳۸۸: ۱۸).

به عقیده‌ی "بوزان" در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس، شاید برای اکثر مردم جهان تهدیدات ناشی از دولت در شمار منابع اصلی ناامنی در زندگی قرار داشته باشد. این امر بدون شک در مورد بسیاری از مناطق جهان سوم صدق می‌کند. همان‌طوری که "میگدال" استدلال می‌نماید: دولت اغلب در تعارض با اکثریت جامعه‌ای که در برگیرنده‌ی آن است می‌باشد، شاید افراطی‌ترین نوع تهدید مزبور این باشد که باید حقوق، رفاه و آسایش نسل موجود فدای توسعه‌ی زندگی بهتری برای نسل‌های آتی شود. نمونه‌هایی از دولت به عنوان منبع تهدید امنیت مردم را می‌توان در نابود کردن سوابق افراد در جهان محاکمات معروف مک کارتی در ایالت متحده آمریکا، اعزام ناراضیان در شوروی سابق به تیمارستان در دوران پیش از گورباچف، از بین بردن حق عبادت برای افراد گروه (هیوگونات) در فرانسه از طریق الغای فرمان ۱۶۸۵ نانت و پیگرد یهودیان در آلمان نازی، تبعیض حقوقی علیه سیاه‌پوستان در آفریقای جنوبی، کتک زدن شدید افراد مظنون توسط پلیس هند، ترورهای انجام شده توسط جوخه‌ی مرگ در آمریکای لاتین، تغییر اجباری محل سکونت، از بین بردن افراد و وادار ساختن

مردم به کار اجباری توسط رژیم پل پوت در کامبوج و فهرست پایان‌ناپذیر اقدامات مشابه، همگی نمونه‌هایی از این تهدید است که امکان دارد دولت برای اتباع خود ایجاد کند (بوزان، ۱۳۷۸: ۶۲).

موارد مشابه عدم رعایت حقوق زنان و کودکان در بسیاری از کشورهای جهان و تخریب محیط زیست توسط دولت‌ها می‌باشد. در رویکردی مشابه، اعتقاد بر این است که باید توجه داشت که کودکان و زنان تنها قربانیان خشونت ساختاری خطر فقر، عدم دسترسی به تغذیه‌ی مناسب، آب سالم و مراقبت‌های بهداشتی نیستند اگر امنیت را به شکل تهدیدات نسبت به سلامت ایمنی به این می‌توان ادعا کرد که تعداد زیادی از مردم جهان به طور آشکار در عدم معیارهای امنیتی زندگی می‌کنند. باید به جای تفکر که امنیت برای چه کسی، تفکر ایجاد امنیت برای همه را مطرح نمود. امنیت شهروندانی که خارج از ساختار حکومت‌اند بیشترین اهمیت را داراست. امنیت تنها زمانی مشترک یا همگانی است که افراد ضعیف از احتمالات دهشتناک آینده مانند قحطی، گرسنگی، خشونت، تجاوز و قربانی شدن، در رقابت‌های اتمی در امان باشند؛ امنیت زمانی همگانی است که در آن فقرا نیز به منافع مختلف دسترسی داشته باشند این مدل امنیت باید به عدالت اجتماعی متعهد باشد. امنیت همگانی نیست وقتی منابع برای شهروندان یک کشور خاص از جای دیگری تامین شود به قیمت تخریب محیط زیست و از بین رفتن فرصت‌های زندگی آنها تمام شود. دستورالعمل توسعه باید به شکل فزاینده‌ای از سازمان‌ها و نهادهای دولتی دور شود. حکومت‌هایی که اولین هدف اصلی شان فقط خود است، در دوران اتم و با احتمال وقوع جنگ اتمی به خوبی هویدا است که دولت‌ها قادر نیستند امنیت شهروندان خود را مانند گذشته تامین نمایند. بحث‌هایی راجع به زمستان اتمی و تخریب‌های زیست محیطی آن در همه‌ی بشریت احساس نا امنی به وجود می‌آورد. حتی هنوز کشورهای ثروتمندی وجود دارند که کودکان زیادی در آنها از فقر و محرومیت رنج می‌برند. این امر نشان‌دهنده‌ی این است که اینان قربانیان خشونتی ساختاری هستند که از خارج به آنها تحمیل شده است (سیمبر، ۱۳۸۹: ۷۲).

با آگاهی از وجود رژیم‌های بین‌المللی، باید اذعان نمود فرصت و محدودیت‌هایی که این رژیم‌ها ایجاد می‌کنند برای ظهور جنبش‌های هویتی محلی اهمیت استراتژیکی دارند و این جنبش‌ها، رویکرد عملیاتی محلی‌گرایی می‌باشد. در نگاه اول، محلی‌گرایی مخالف جهانی‌شدن به نظر می‌رسد. در تضاد با روندهای فراملی، جهانی و منطقه‌ای و عام، محلی‌گرایی بر ویژگی‌های فرهنگی خاص - البته نه همیشه - در گستره‌ی جغرافیایی محدود تأکید می‌کند. از موقعی که فرآیند دوگانه جهانی‌شدن و محلی‌گرایی مطرح شده است، توجه تئوریک کمتری به دومی مبذول شده است، هرچند که

گرایش‌های محلی‌گرای ناپایدار اغلب از دیدگاه سیاسی مطرح شده‌اند. همچون مورد جهانی‌شدن، محلی‌گرایی نیز به لحاظ تحلیلی مفهوم بی‌فایده‌ای است. محلی‌گرایی به عنوان یک فرآیند در قالب جنبش‌های هویتی تجسم یافته است و اغلب به صورت جنبش‌های قومی و یا مذهبی، به نمایندگی از گروه‌ها و قشرهایی از جامعه بر خلق هویت فرهنگی و اجتماعی تأکید داشته و در بعضی موارد نیز به دنبال خودمختاری سیاسی است. در همه‌ی قاره‌ها و شاید در اکثر کشورها می‌توان چنین جنبش‌های هویت‌گرایی را مشاهده نمود که برای شناسایی هویت قومی مبارزه می‌کنند و حتی اگر تلاش‌های آن‌ها بی‌ثمر باشد به خاطر آن می‌جنگند.

به گفته‌ی «تافلر» جهان به سوی تمدن جدید می‌رود و تصمیم‌گیرنده دربارهی سیاست‌های جهانی تنها دولت‌های ملی به معنای سنتی نیستند (قزلسفلی، ۱۳۷۹: ۱۵۲). جهانی‌شدن همراه است با تقویت بازار و این پدیده، هم از نگاه پروسه‌ای و هم در دید پروژه‌ای، کمینه کردن حجم دولت را دنبال می‌کند. همان‌گونه که گفتیم، بسیار کوچک شدن و حتی حذف دولت را پیش‌بینی کرده‌اند و در نظر بسیاری، نوعی نسبت منفی میان اتحاد با اقتصاد جهانی و حجم دولت وجود دارد و چنین فرض می‌شود که تأثیرگذاری مداخلات دولت در اقتصادهای یکپارچه شده پایین است و ادغام بین‌المللی بازارها، ابزاری است برای شکستن کارایی و کارکردهای دولت در سطح ملی. با این حال، مطالعات انجام شده خلاف این را نشان داده است. رودریک در مقاله‌ی خود با عنوان «چرا اقتصادهای بازتر دولت‌های بزرگتری دارند»، خلاف این ایده را مطرح نمود. وی معتقد است دولت و بازارها در اقتصادهای باز تا درجه‌ای مکمل هم بوده‌اند. او می‌گوید در اقتصادهایی که مزایای بیشتری از بازارهای جهانی به دست آورده‌اند و به اصطلاح، بازتر بوده‌اند دولت سریع‌ترین گسترش و افزایش را نشان داده است.

رودریک با مقایسه‌ی درجه‌ی باز بودن اقتصاد، به واسطه‌ی شاخص سهم تجارت در GDP (به عنوان شاخصی برای اندازه‌گیری جهانی‌شدن اقتصاد) و حجم دولت، براساس شاخص مخارج دولتی در GDP، نشان داد که ارتباطی مثبت، محکم و قوی بین باز بودن اقتصاد و حجم دولت وجود دارد. مطالعات عده‌ای دیگر از اقتصاددانان و یا دانشمندان علوم سیاسی نیز مطلب رودریک را تایید کرده‌اند. برخی از دانشمندان علوم سیاسی از این مطلب بحث کرده‌اند که دولت‌ها در قسمت‌های مختلف جهان، چگونه به نامنی‌های ایجاد شده توسط تجارت جهانی واکنش نشان می‌دهند. دولت‌ها حتی آزادی سابق برای تنظیم سیاست‌های اجتماعی خود را نیز ندارند. اکنون بازارها چونان قاضی به نظاره می‌شینند و اگر تشخیص دهند یک طرح جدید ملی در زمینه‌ی مراقبت‌های بهداشتی و یا یک طرح گسترده اصلاحی در نظام

آموزشی مستلزم هزینه‌های کلان و تأمین نشدنی است، با اقداماتی چون افزایش نرخ بهره و ایجاد تزلزل در پول ملی، دولت را تنبیه می‌کنند. چیزهایی را که دولت‌ها به راحتی می‌توانستند ممنوع یا محدود کنند، از جمله استقراض خارجی، عقاید سیاسی، از کنترل خارج شده‌اند؛ چرا که ارتباطات نوین مرزهای ملی را در هم نوردیده است.

نتیجه‌گیری

جهانی‌شدن فرایندی است که منجر به درهم فشردن جهان و تبدیل آن به یک مکان واحد می‌گردد. این فرایند بر کلیه جنبه‌های زندگی تأثیر می‌گذارد. این تحولات با خود پیامدهایی چون همگرایی عمیق میان ملت‌ها، وابستگی متقابل دولت‌ها، کم رنگ شدن حاکمیت ملی، افزایش حجم اطلاعات و دانش بشری و محدود شدن فاصله‌ها و افزایش تبادلات و واکنش‌های جهانی را به همراه دارد. بنابراین، جهانی‌شدن فقط مرزشکنی می‌کند و تمام دیواره‌ها و انگاره‌های فراروی جوامع را فرو می‌ریزد و سامان‌مندی و سازمان‌بندی مجدد را به خود انسان‌ها وا می‌گذارد و از همین رو، صاحب‌نظران در ترسیم جهان متکثر و تصویر پردازی دنیای جهانی شده، هر کدام راهی را در پیش گرفته‌اند: عده‌ای با این استدلال که جهانی‌شدن با ایجاد بحران هویت از یک سو و تحریک و توسعه خودآگاهی از سوی دیگر، موجب پیدایش طبقاتی انسانی می‌شود، دیدگاهی شدیداً محلی‌گرایی دارند. به عبارت دیگر، علی‌رغم واگرایی‌های فراوان در درون دولت‌های ملی، اقوام و گروه‌های خاصی از این قبیل، پس از چالش و کشمکش با دولت مرکزی، به دنبال تشکیل دولت محلی برای خود هستند. جمعی با عنایت به الگوی اتحادیه اروپا، راه همگرایی را از عرصه‌های «اقتصادی» شروع کرده، به «سیاسی» پایان می‌دهند، و یا با توجه به آنچه در «نفثا» و یا در کشورهای شرق آسیا در حال وقوع است، پیدایش حکومت‌های منطقه‌ای را پیش‌بینی می‌کنند. برخی نیز با این استدلال که جهانی‌شدن و دولت ناسازگار با یکدیگر نیستند و اگر تشویق و حمایت دولت‌ها نبود، بسیاری از روابط فوق قلمروی شکل نمی‌گرفتند، جهانی‌شدن و دولت را وابسته به یکدیگر می‌دانند. هرچند رشد ارتباطات فراج جهانی را نیز موجب دگرگونی در ماهیت دولت قلمداد می‌نمایند. اینان با ناامیدکننده خواندن برخی جایگزین‌های دولت ملی (هرج و مرج و دولت محلی) هنوز هم «دولت ملی» را بهترین واحدی می‌دانند که به ویژه از نظر سیاست‌های دموکراتیک، اکنون بدان دسترسی داریم. بعضی هم با تکیه بر وابستگی متقابل کشورها از لحاظ اقتصادی و سلطه بازار آزاد، آسان شدن حرکت و انتقال، یا تهدید محیط زیست از سوی فناوری پیشرفته که با قرارداد و تلاش‌های دیپلماتیک قابل مهار نیست، و یا با توجه به تسلط و نفوذ بیش از حد سازمان‌های غیر دولتی، بر این گمانه اصرار می‌ورزند که آینده جهان

به سوی هرج و مرج به پیش می‌رود.

جهانی‌شدن باعث کم‌رنگ شدن نقش قدرت سیاسی در قلمرو اقتصاد و افزایش قدرت بخش خصوصی و نیروی بازار می‌شود به عبارتی با کاهش و تعدیل مقررات بخش مالی و پولی، کاهش کنترل ارزی و آزادی تجارت، نوعی آزادسازی اقتصادی شکل می‌گیرد که به تقویت بخش خصوصی می‌پردازد. با جهانی‌شدن فرهنگ، ما به شناسایی و گرمی داشتن دیگر فرهنگ‌ها همان‌گونه که هستند وادار می‌شویم. و دیگر فرهنگ‌ها نیز از طریق رسانه‌های جمعی و تولیدات فرهنگی صادرکننده‌ی فرهنگ بومی خود هستند. جهانی‌شدن سیاسی را می‌توان با کاهش سیطره دولت و شکل‌گیری و رشد جامعه فراملی مترادف دانست. وجود مسائلی از قبیل، حقوق زنان و اقلیت‌ها، مهاجرت بین‌المللی، تروریست، مسائل زیست محیطی و سایر موارد، حاکمیت ملی را محدود و مقید می‌کند چرا که دولت‌ها ناگزیرند قدرت و اختیارات اعضای خود را تعدیل کنند و با توجه به مسائل پیش آمده به سهیم شدن نهادهای دیگر در قدرت و اختیارات خود تن در دهند. ناتوانی دولت از کنترل جریان جهانی اطلاعات به معنای تضعیف سلطه‌ی دولت است. ظهور رژیم‌های فراملی و ظهور هویت‌های محلی، همراه هم‌دیگر پیش می‌روند. به منظور بقا در یک جهان بزرگ، مردم بایستی از معیارها و ضوابط فرهنگی معتبر نیرومند جهانی بهره بگیرند که آن، رژیم‌های فراملی است. نتیجه‌ی صورت‌بندی‌ها، ضرورتاً «محلی» به معنی جغرافیایی واژه نخواهد بود. در آخر باید گفت، تضاد بین مقوله‌های جغرافیایی مانند جهانی و محلی نیست، بلکه بین فرهنگ معتبر عالم‌گیر و فرهنگ‌های به لحاظ اجتماعی محدود و اجتماعی خواهد بود. به عنوان یک نتیجه، آن‌ها نه تنها دو زبانه، بلکه دو فرهنگی نیز خواهند بود.

منابع

- آکسفورد، باری، (۱۳۷۸)، نظام جهانی: اقتصاد، سیاست، فرهنگ، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- جهانی‌شدن: برداشت‌ها و پیامدها (مجموعه مقالات)، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ سوم.
- خضری، محمد (۱۳۸۰)، «جهانی‌شدن اقتصاد تهدید یا فرصت؟»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهارم، شماره ۱۳.
- رابرستون، رونالد (۱۳۸۲)، جهانی‌شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه کمال پولادی، تهران، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، نشر ثالث.
- سجادپور، سید محمد کاظم (۱۳۸۴)، «انتفاضه فلسطین و سیستم بین‌المللی: از جنگ سرد تا جهانی‌شدن»،

سلیمی، حسین (۱۳۸۶)، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن، تهران: انتشارات سمت.

سیمبر، رضا (۱۳۸۹)، اسلام‌گرایی در نظام بین‌الملل: رهیافت‌ها و رویکردها، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).

شهرام‌نیا، امیرمسعود (۱۳۸۵)، جهانی‌شدن و دمکراسی در ایران، تهران، نگاه معاصر. صفایی، سهیلا (۱۳۷۹)، «روند جهانی‌شدن در بستر حقوق بشر و چالش‌های آن» فصلنامه سیاست خارجی (ویژه جهانی‌شدن)، سال چهاردهم، شماره ۲.

طیب، علی رضا (۱۳۸۴)، تروریسم، تهران، نشر نی. قزلسفلی، محمدتقی (۱۳۷۹)، «جهانی‌شدن؛ رویارویی یا همزیستی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۵۶-۱۵۵.

قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۴)، «بحران معنا در عصر جهانی‌شدن»، جهانی‌شدن: برداشت‌ها و پیامدها (مجموعه مقالات)، زیر نظر: سید محمد کاظم سجادپور، چاپ سوم، تهران، وزارت امور خارجه.

کلوس، پیتر (۱۳۸۴)، همپرسنگیهای جهانی‌شدن با محلی‌شدن، ترجمه میرقاسم بنی‌هاشمی، مجله راهبرد، شماره ۳۶، صص ۱۲۲-۱۰۳.

گل محمدی، احمد (۱۳۸۹)، جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت، چاپ چهارم، تهران، نی. گینز، بوریمر، (۱۳۸۱)، سیاست مدرنیته، ترجمه منصور انصاری، تهران، گام نو.

گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، پیامدهای مدرنیته، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز.

مارک، ویلیامز (۱۳۷۹)، بازاندیشی در مفهوم حاکمیت: تاثیر جهانی‌شدن بر حاکمیت دولت، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۱۵۶-۱۵۵ معصوم زاده کیائی، میر احمد (۱۳۷۹)، حاکمیت دولت‌ها در عصر شرکتهای چند ملیتی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۵۶-۱۵۵.

میرمحمدی، داوود (۱۳۸۱)، «جهانی‌شدن؛ ابعاد و رویکردها»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم.

ناجی راد، محمد علی (۱۳۸۷)، جهانی‌شدن تروریسم، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ندیری، محمد (۱۳۸۳)، جهانی‌شدن و چالش‌های فراروی دولت، پاییز و زمستان، شماره ۶.

نش، کیت (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر (جهانی‌شدن، سیاست، قدرت)، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.

نعمتی و روحنی، یعقوب (۱۳۸۸/۰۹/۰۳)، جهانی‌شدن و تاثیر آن بر دولت‌های ملی،

روزنامه رسالت، شماره ۶۸۶۰.
هاشم دباغیان، پروین (۱۳۷۹)، «نقش ارتباطات و تکنولوژی های نوین ارتباطی در جهانی شدن»، تهران، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
هورل، اندرو و دیگران (۱۳۸۰)، نامنی جهانی؛ بررسی چهره دوم جهانی شدن، به اهتمام اصغر افتخاری، تهران، پژوهشگاه مطالعات راهبردی.
هینس، جف و دیگران (۱۳۸۱)، دین، جهانی شدن و فرهنگ در جهان سوم، ترجمه داوود کیانی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
واترز، مالکوم (۱۳۷۹)، جهانی شدن، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، انتشارات سازمان مدیریت صنعتی.

Green, A. (1997). Education, globalization and the nation slate.
& London: Croom Henry. Lingard: Rizvi
Pizivi, Fazal (2000). Globalization and Education theory. Vol
50_Shen-keng.yang (2002) Educational research for the dialectic
process or globalization nd locatization (Internet sources
(.Process or globalization nd locatization (Internet sources